روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

شنبه ۱۲ شهریور ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۵۸۲

تولید: دانش بنیان، اشتغال آفرین

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
هر که گفتارش فراوان شد، خطایش فزونی گرفت و هر که خطایش بسیار گشت، حیایش اندک شد.

■ اذان ظهر: ۱۳:۰۴ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۲۹
■ اذان مغرب: ۱۹:۴۸ ■ نیمه شب شرعی: ۰۰:۲۰
■ اذان صبح: ۵:۱۲ ■ طلوع آفتاب: ۶:۳۸

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیرمسئول: عبدا... گنجی
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

صفحه آخر

رازی که بَر غیر نگفتیم و نگوییم
با دوست بگوییم که او محرم راز است
حافظ

گرینویچ

جولان تمساح در پارکینگ فروشگاه

فلوریدا به‌خاطر تمساح‌هایش شهرت جهانی دارد و بارها پیش آمده که این تمساح‌ها، در خارج از محل زندگی خود دیده شده‌اند اما حضور آنها در جاهای شلوغ، اتفاق نادری است. این بار اما مقامات، با حضور غیرمنتظره یک تمساح بزرگ در جایی که انتظارش را نداشته‌اند شوکه شده‌اند؛ آنها یک تمساح را، در پارکینگ عمومی یک فروشگاه بزرگ پیدا کرده و مهار کرده‌اند. مردمی که از خرید به سمت ماشین‌هایشان برمی‌گشتند، مشاهده کرده بودند که این تمساح بزرگ بین ماشین‌ها برای خودش پرسه می‌زند. آنها خیلی زود به دفتر کلانتر منطقه اسپرینگ هیل خبر دادند و آنها هم مقامات اداره محافظت از حیوانات را خبر کردند. این اداره، یک تیم زنده‌یاب به پارکینگ اعزام کردند و متخصصان، این حیوان را به گوشه‌ای کشانده و خیلی سریع، او را با چسب‌های پهن مخصوصی در دام انداختند و در هم پیچیدند و به منطقه امنی منتقل کردند.

سفر سنجاب به اسکاتلند

بازیگوشی یک سنجاب هندی، او را هزاران کیلومتر دورتر از خانه برده و به جایی رسانده که مردم از حضور او سردرگم شده‌اند. این سنجاب هندی، که با نام سنجاب نخل شناخته می‌شود، احتمالا از سر بازیگوشی وارد یک کشتی پهلو گرفته شده اما فکرش را هم نمی‌کرده همراه با این کشتی، نیمی از دنیا را سفر خواهد کرد. این کشتی، بعد از ترک هند، خود را به آن سوی دنیا یعنی اسکاتلند رسانده است. در اسکاتلند، خدمه کشتی که متوجه حضور این حیوان عجیب می‌شوند، به مقامات گمرک اسکاتلند خبر می‌دهند. آنها هم کارشناسان محیط‌زیست ابردین را خبر می‌کنند. مسئله این بوده است که مقامات گمرک و خدمه کشتی نمی‌دانسته‌اند این چه نوع سنجابی است تا اینکه کارشناسان، او را می‌گیرند و می‌گویند که سنجاب نخل هندی است. آنها این حیوان را به‌عنوان یک گونه که قبلا در اسکاتلند نبوده، به مرکز نگهداری حیوانات می‌برند و حتی یک نام هم برای او انتخاب می‌کنند: زیپی. مقامات اسکاتلندی گفته‌اند که این حیوان، بسیار سالم است و یکی از سریع‌ترین سنجاب‌هایی است که آنها دیده‌اند.

بوک مارک

سمفونی مردگان

عباس معروفی

ساعت آقای درستکار بیش از ۳۰ سال است که از کار افتاده؛ در ساعت پنج‌ونیم بعدازظهر تیرماه سال ۱۳۲۵. ساعت سر در کلیسا سال‌ها پیش از کار افتاده بود و ساعت اورهان را مردی با خود برده است؛ اما زمان همچنان می‌گردد و ویرانی به‌بار می‌آورد.

دیالوگ

شهرزاد

حسن فتحی

عشق عینهو جنگ می‌مونه. شروع کردنش آسونه، تموم کردنش سخته، فراموش کردنش محال....

فراخوان

بی تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاهی که می بینید. ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید جایتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۲۳۰۲۳۶۳۶ بگیرید تا برای رساندنش به ما، راهنمایی تان کنیم.

موزه بریتانیا، بزرگ‌ترین صحنه جرم دنیا

جواد نصرتی

اگر اهل کشوری باشید که سابقه‌ای تاریخی دارد و در ۲۰۰ سال گذشته، استعمارگران انگلیسی سری بهتان زده‌اند، احتمالا تکه‌ای ارزشمند از تاریخ‌تان در موزه بریتانیا، نگهداری می‌شود. موزه بریتانیا، خزانه‌ای بی‌نظیر از آثار تاریخی، هنری و باستانی تمدن‌های ریز و درشت دنیاست. یا به‌عبارتی دیگر، یک صحنه جرم بسیار باارزش و منحصربه‌فرد از اشیا و مجسمه‌ها و آثار باستانی مسروقه‌ای که در دوران اوج امپراتوری بریتانیا، با خدعه و نیرنگ و زور و فریب‌کاری جمع شده و به انگلیس برده شده است. این موزه، چنان بدنام است که بسیاری، حتی در خود انگلیس، آن را بزرگ‌ترین دزد تاریخ می‌خوانند. با این حال، موزه بریتانیا نه تنها اصلا به روی خودش نمی‌آورد که اشیای تاریخی و باارزش دیگر کشورهای دنیا را، بدون میل و رضایت آنها نگه داشته، که خود را محق می‌داند که این اشیا را حفظ کند. مسئولان موزه بریتانیا چنان روی این مسئله حساس هستند و خود را محق می‌دانند، که بعضا دیده شده اکانت‌هایی در شبکه‌های اجتماعی که به موزه طعنه می‌زنند را بلاک کرده‌اند. مردم هم در خود انگلیس و سراسر دنیا، در فضای مجازی حسابی از خجالت موزه بریتانیا درمی‌آیند و عکس‌ها و تصاویر تمسخرآمیز از دزدی‌های آشکار موزه بریتانیا را منتشر می‌کنند که در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شوند.

البته این فقط موزه بریتانیا نیست و موزه‌های بزرگ دیگر دنیا مثل متروپولیتن، لوور و هومبولت و گتی هم پر از اشیای باارزش و تاریخی مسروقه هستند. حجم آثار کشورهای غارت شده توسط استعمار اروپایی، چنان بالاست که تخمین زده می‌شود حدود ۹۰ درصد دارایی‌های فرهنگی آفریقا در موزه‌های اروپایی پخش شده است. برخی از کشورها، مثل فرانسه خود را متعهد کرده‌اند که گنجینه کشورهایی که پیش از این مستعمره‌شان بوده‌اند را برگردانند اما موزه بریتانیا و چند موزه دیگری که بالاتر به آنها اشاره کردیم، اصلا چنین چیزی را به روی خودشان هم نمی‌آورند و اینطور استدلال می‌کند که این آثار، غنایم جنگی هستند. اما براساس قوانین بین‌المللی، این استدلال دیگر موضوعیت ندارد و هر آنچه از کشورهای شکست‌خورده غارت شده، باید به صاحبان اصلی آنها بازگردانده شود.

شاید فعلا زور جامعه جهانی به قلدری‌های موزه بریتانیا نرسد اما کاربران فضای اجتماعی، با بی‌آبرو کردن این موزه، کمی از دردهای مردمی که تاریخ و فرهنگ‌شان دزدیده شده را کم می‌کنند.

اول آخر

سبزینه‌های سرزمینم ... عکس: همشهری /حامد خورشیدی

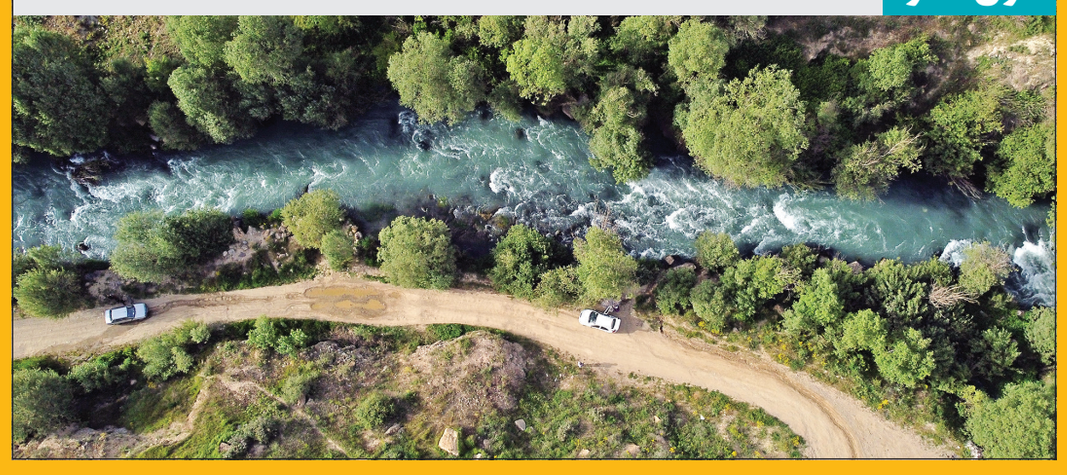

تقویم / سالمرگ

مرد تنگستان

برای مردم بوشهر، رمضان ۱۳۳۳ قمری با بقیه رمضان‌های آن سال‌ها یک فرق اساسی داشت. در آن اوضاع آشفته جنگ جهانی اول، با اینکه ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود، بوشهر از سوی انگلیسی‌ها اشغال شد. نیروهای انگلیسی پرچم ایران را از دارالحکومه پایین کشیدند و به جایش پرچم خودشان را زدند: تلگرافخانه، گمرک، پست، فرمانداری و بقیه ادارات دولتی را گرفتند و در شهر حکومت نظامی اعلام کردند.

■■■

رئیسعلی دلواری در روستای دلوار از توابع تنگستان متولد شده بود. با شروع نهضت مشروطیت، رئیسعلی در حالی که ۲۵ سال بیشتر نداشت، یکی از پیشگامان مشروطه‌خواه در جنوب ایران شد و با همراهی دیگر مشروطه‌خواهان بوشهر را از حاکمیت استبداد قاجاریه خارج کرد. رئیسعلی در دوران دیکتاتوری محمدعلی شاه قاجار علیه حکومت او در جنوب دست به اسلحه برد و به درخواست ملاعلی تنگستانی و سیدمرتضی مجتهد اهرمی که مخالف استبداد محمدعلی شاه قاجار بود، بوشهر را از سلطه عمال شاه قاجار آزاد کرد و حدود ۹ ماه شهر را در کنترل داشت. شروع جنگ جهانی اول و اشغال بوشهر توسط انگلیسی‌ها، رئیسعلی را برای دفاع از بوشهر و جلوگیری از پیشروی نیروهای انگلیسی آماده کرد.

■■■

انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به دلوار حمله کنند. خبر حرکت کشتی‌های جنگی انگلیس به سمت دلوار، خیلی زود به شهر رسید. رئیسعلی و نیروهایش هم در ساحل دریا، سنگر ساختند. به فاصله کمی نیروهای انگلیسی به دلوار رسیدند و جنگ شروع شد. رئیسعلی پس از جنگ دلوار در نامه‌اش به یکی از علما راجع به جنگ نوشت: «انگلیسی‌ها پس از اینکه در جنگ خشکی با دلواریان مغلوب شدند، ۴ فروند کشتی جنگی آنها در مقابل دلوار لنگر انداخت و چند روز متوالی علی‌الاتصال دلوار را بمباران کردند و متجاوز از هزار گلوله توپ به دلوار افکندند. از ما معدودی بیش زخمی و تلف نشده‌اند، حال که آنها در خشکی و دریا مغلوب شده‌اند.»

■■■

انگلیسی‌ها دیگر به دلوار حمله نکردند. برعکس، رئیسعلی به فکر یک حمله همه‌جانبه به بوشهر بود تا انگلیسی‌ها را از شهر بیرون کند. هنوز معلوم نیست که دقیقا چطور وسط این اتفاق‌ها رئیسعلی دلواری کشته شد. خیلی‌ها می‌گویند که در یکی از شب‌ها که رئیسعلی برای شناسایی مواضع انگلیسی‌ها به محلی به نام «تنگک صفر» رفته بود، غلامحسین تنگکی، یکی از یاران نزدیکش به او خیانت کرد و او را در ۳۳ سالگی کشت.

گنج واژه

تنهاییم

هستی پودفروش

همه ما تنهاییم. وقتی بند نافمان را بریدند تنها شدیم. همان زمان نخستین تنفس‌های تنهایی‌مان بی‌واسطه مادری آغاز شد. بعد از آنکه عمیق داستان تنهایی‌مان را باور کردیم مبارزه‌ای تمام عیار از ناخودآگاهمان بیرون جهید. رویکردی مقابله‌ای برای رهایی از انزوای آدمی. عضوی از خانواده شدیم و سپس دایره‌ای از دوستانمان را شکل دادیم. در دنیای ذهنی‌مان دوستان خیالی آفریدیم و با موجودات افسانه‌ای گفت‌وگو کردیم. از عروسک‌هایمان تیمارداری کردیم و با ماشین‌های پلاستیکی با کسانی که دوستشان داشتیم به سفر رفتیم. مدرسه و دانشگاه را مقری برای مبارزه با تنهایی یافتیم و در نهایت خانواده‌ای تشکیل دادیم با این فلسفه که در تنهایی نخواهیم مرد و داستان بقای خودمان را با فرزندآوری درمان کردیم. اجتماعی بودن، مهر تأییدی شد بر آدم‌هایی که تنهایی را پذیرا نبودند و با هر قشر و مسلکی هم‌صحبت می‌شدند. در حقیقت داستان زندگی ما داستان مبارزه با تنهایی است.

اوکتاویو پاز شاعر مکزیکی به این تنهایی می‌تازد و می‌گوید تنهایی عمیق‌ترین واقعیت در وضع بشری است. انسان یگانه موجودی است که می‌داند تنهاست و یگانه موجودی است که در پی یافتن دیگری است.

اما بیایید صادقانه از خود پرسش کنیم که چرا وقتی دیگری را می‌یابیم و به ظاهر به سر منزل مقصود می‌رسیم باز هم احساس تنهایی و انزوا داریم.

حتی وقتی با همسرمان به دیدن تئاتر می‌رویم تنهاییم. وقتی با خانواده شام می‌خوریم تنهاییم. چرا؟

لارس اسوندسن در کتاب فلسفه تنهایی معتقد است علت این حس، تفاوت و تمایز تجربه‌های زیسته ما از این وقایع است. به این معنا که تجربه دیدن تئاتر با رویکردی که ما به دنیای هستی داریم مختص به ماست. بنابراین دیگری درکی از ادراک ما به وقایع ندارد.

پس می‌توان نتیجه گرفت که داستان این جمله که «تو مرا درک نمی‌کنی» به غایت حقیقتی است که به تلخی از آن یاد می‌شود. شما در شنیدن کلمات هم به نوعی تنهایید زیرا آنچه می‌شنوید تجربه شما از آن کلمات است. ما تنها در کوششی به خطا یا به درست سعی می‌کنیم تجربه‌های شخصی‌مان از زندگی را با دیگران به اشتراک بگذاریم اما بخشی از تجربه‌مان همیشه خصوصی و شخصی می‌ماند چون نمی‌توان آن را کاملا با دیگران در میان گذاشت. به قول استاد ابتهاج دردی که در دل است را نمی‌توان به کسی نشان داد.

بنابراین تفسیر هر فردی از یک درد مشترک الزاما مشترک نیست و این یعنی درد را نمی‌توان با دیگران درمیان گذاشت، صرفا به این دلیل که وقتی درد همه دنیای آدم می‌شود، دنیای آدم‌های دیگر هم می‌شود.

این مبارزه لحظه‌به‌لحظه ما، متفکران متقدم و متأخر را بر آن داشت تا پاسخی فلسفی برای تنهایی انسان بیابند.

بسیاری از آنها به کل، ماجرای تنهایی را نکوهیده می‌دانند. ارسطو از آن دست فیلسوفان است. استاندال نویسنده‌ای که به روانشناسی عمیق شخصیت‌های داستانی‌اش معروف است، می‌گفت: انسان در تنهایی می‌تواند همه‌چیز به دست آورد الاّ شخصیت، به این معنا که شخصیت در ذاتش واکنش دیگران است به اعمال و رفتار ما.

از طرفی متفکرانی نیز معتقدند که این تنهایی ذاتی، نعمتی است از سوی پروردگار برای رسیدن به اهداف انسانی و عرفانی. مایکل هریس در کتاب تنهایی می‌گوید: تنهایی نیروبخش است به حافظه‌مان قدرت، به درکمان جلا و به خلاقیتمان طراوت می‌بخشد.

نگاه کردن به پیشخوان کتابفروشی‌ها نیز نشان می‌دهد که گویا همگان نویسنده شدند تا پاسخی به تنهایی بشر بدهند و بروند. کتاب چگونه از تنهایی خود لذت ببریم نیز داستان لذت بردن از جویدن نان تا اتو کردن به تنهایی است.

با همه آثار مثبتی که تنهایی نسبی می‌تواند داشته باشد، یادمان نرود که یکی از شغل‌های به‌روز و درآمدزا در برخی کشورها، هم‌صحبتی با سالمندان و قدم زدن با آنهاست زیرا که ما تا پای مرگ با تنهایی‌مان مبارزه می‌کنیم.

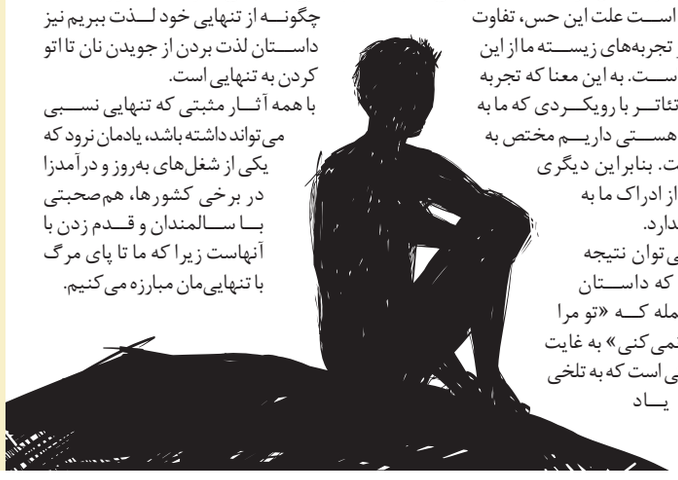

چرا حضور هنر در شهر مهم است؟

مجید قادری
معاون فرهنگی سازمان زیباسازی شهر تهران

هنر عمومی در زیباسازی شهری هر جامعه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در حقیقت هنر عمومی نه‌تنها به فضاهای شهری معنا می‌بخشد، بلکه این قابلیت را برای ساکنان به‌وجود می‌آورد تا با پرداختن به مسائل ملی، مذهبی و فرهنگی از طریق هنر، منحصربه‌فرد بودن خود را به مردم سایر شهرها نشان دهند. به همین دلیل هنر عمومی می‌تواند پل ارتباطی میان گذشته، حال و آینده یک شهر به‌حساب آید.

هنر عمومی می‌تواند به‌عنوان نماینده یک شهر یا منطقه عمل کرده و حتی آن را به یک برند جهانی تبدیل کند. دلایل مختلفی درخصوص اهمیت حضور هنر در شهر وجود دارد به همین دلیل پیش از اجرای هر نوع هنری در شهر باید این پرسش مطرح باشد که چرا حضور هنر در زیباسازی یک شهر مهم است؟

پیش از پاسخ به این پرسش نباید فراموش کرد هنر عمومی می‌تواند به‌طور مستقیم چگونگی نگرش مردم نسبت به یک مکان را تحت‌تأثیر قرار دهد و از طریق افزایش جذابیت منطقه، حس تعلق به آن فضا را در میان ساکنان افزایش دهد.

همین ۲ نکته کافی است تا به اهمیت حضور هنر در زیباسازی شهر پی ببریم. اتفاقی که بسط دهنده هویت فرهنگی است و درک از فضای شهری را در میان ساکنان یک منطقه افزایش می‌دهد. با حضور هنر در شهر، ساکنان یک شهر احساس بهتری به فضای شهری پیدا کرده، تصویر و هویت محلی ساکنان از فضایی که در آن سکونت دارند، بهبود می‌یابد. با بهتر شدن احساس شهروندان به شهر محل زندگیشان، حس تعلق نسبت به آن محل در میان شهروندان شکل و شمایل بهتری پیدا کرده و به‌دنبال آن حس مسئولیت اجتماعی در میان آنها ایجاد می‌شود.

به همین دلیل ساده باید پذیرفت حضور هنر در شهر علاوه بر زیبایی چشم‌نواز فضای شهری، حس تعلق به شهر و در نهایت حس مسئولیت اجتماعی را تقویت می‌کند. در واقع، هنر عمومی از طریق انعکاس تاریخ و فرهنگ محلی، به ایجاد مکان‌هایی منحصربه‌فرد برای ساکنانش کمک می‌کند که همین امر، حس تعلق را میان شهروندان افزایش می‌دهد.

شهر، تنها شامل بناها نیست. یک شهر شامل فضای بین ساختمان‌ها، کوچه، میدان، فضای سبز، عناصر پرکننده و کاربری‌هاست.

حضور و همراهی مردم است که موجودیت شهر را می‌سازد و به آن بها می‌دهد. مردم فعالیت‌های خود را در قالب ۳ پهنه زندگی، کار و تفریح در فضاهای عمومی انجام می‌دهند. چهره شهر مانند موزه و نگارخانه‌ای است که هر روز به نمایش آثار متنوع مردم و منظر تاریخ و فرهنگ تمدن بشر می‌پردازد. موزه‌ای که می‌تواند به ایجاد حس تعلق خاطر در ساکنانش کمک کند.

باشگاه نویسندگان

شنبه

حیات بی‌حیاط شهرنشینان

سحر سلخی
مهندس معمار

در تگناهای زندگی شهرنشینی، یکی از نشانه‌های خوشبختی شاید داشتن تراس و بالکنی کوچک باشد اما به عقیده من ساکنان خانه‌های حیاط‌دار، صاحبان بلامنازع خوشبختی شهری‌اند و حیاط می‌تواند همچنان نقطه روشن زندگی شهری باشد. مگر می‌توانم بازی‌های کودکانه، اکتشاف زندگی در باغچه، مراسم پختن رب گوجه نزدیکی‌های پایان تابستان (بسته به فصل در حال گذر)، غذا خوردن، چرت عصرانه، خواب شبانه، پذیرایی از مهمان در حیاط و ایوان خانه را فراموش کنم؟ به قول شاعر: «من از یادش نمی‌کاهم» اگرچه حالا حیاطی هم اگر باشد زیر هجوم سایه‌های بلند برج‌ها و بناهای چندین طبقه همسایه‌ها که نه «مجاوران و مقابلان» دیگر «حیات» ندارد که گفتن از آن تفننی و رؤیایی به‌نظر برسد! کمی برگردیم به گذشته و به یاد بیاوریم حیاط خانه پدری را و روزگاری که خانه‌ها در سطح افق گسترده بودند و «اجبار» و علاقه‌ای به زیستن در ارتفاع میان ساکنان شهرها «هنوز» رواج نداشت. تا همین چندی پیش، نه چندان دور «حیاط» نزد هر ایرانی «چیز» مهمی بود چون معماری خانه ایرانی حول عنصری اصلی به نام حیاط شکل می‌گرفت.

اگر کسی می‌خواست خانه بسازد و دستش به دهانش می‌رسید «اوستا معمار» را که هنوز جایش را به «مهندس معمار» نداده بود خبر می‌کرد، اوستا (استاد بنای معمار) پس از دیدن زمین، اخمی به چهره می‌انداخت و همان اول کار جهت قبله زمین را تعیین و گردش نور خورشید را در نظر می‌آورد، مستطیلی را در تناسب با ابعاد زمین می‌کشید و بعد در مابقی زمین و قناسی‌های احتمالی فضاهای لازم زندگی را حول آن چهارگوش می‌چید. آن مستطیل «حیاط» بود با باغچه‌هایی که یکی چند بوته گل محمدی به نشانه عشق و احترام به پیامبر اسلام(ص) و برکتش حتما در آنها کاشته می‌شد و حوضی میان آن و پاشوره، بعد اتاق مهمانخانه و اتاق نشیمن و خواب و مطبخ کنار هم در یک خط یا دور حیاط نشانده می‌شد، جای مستراح، همین سرویس بهداشتی امروزی هم که ته حیاط و دور از بقیه اتاق‌ها. حیاط، قلب خانه و رابط بین فضاهای لازم بود، اتاق‌ها که معمولا با دری از تو، بهم وصل می‌شدند دری به ایوان و بعد حیاط داشتند. اندرونی خانه از بیرونی جدا بود و در و دروازه‌های حیاط خانه که در طول روز نیم‌لا بود با هشتی‌های ورودی، پرده‌دار ناموس منزل بودند. زندگی‌ها طوری بود که اهل محل فقیر و غنی کنار هم خانه داشتند و همدیگر را می‌شناختند و نامحرم که می‌خواست وارد شود یالله می‌گفت تا اهالی خانه باخبر شوند. فقرای محل زندگی‌شان سخت بود و توان این را نداشتند «اوستا معمار» را خبر کنند اما طبق همان شکل و روشی که حرفش رفت با نیم‌نگاهی از روی دست «اوستا معمار»ها، ساده‌تر و بی‌ارائه‌تر خانه را برپا می‌کردند. خانه فقرا اگرچه در حد یک اتاق برای نشست و برخاست و خواب و مطبخی برای پخت‌وپز بود اما باز هم حیاط داشت حتی به قول قدیمی‌ها: «اندازه یک غربیل». حالا سال‌ها از آن دوران می‌گذرد و شاید کمتر کسی آنقدر خوشبخت باشد که حیاطی به دور از مزاحمت دید مجاوران داشته باشد، حیاطی هم اگر باشد جانش، درختان و حوضش و گیاهانش زیر چرخ اتومبیل‌ها در مسیر رسیدن از خیابان به زیرزمین طبقات روی‌هم چیده که «خانه» می‌نامیم له شده اما میل به داشتنش آنطور که در «یاد» ما زنده است شده ارثیه روحی ما ایرانیان. همچنان مشتاق حیاطیم و از دیدن تصاویرش ذوق می‌کنیم و شاید به همین دلیل باشد که کافه‌های حیاط‌دار در خانه‌های «قدیمی» این‌همه مورد توجه قرار گرفته‌اند. شاید چون با یک حوض و چند گلدان، خاطره آن سرور زیستن در مجاورت گیاه و آب و نفس کشیدن در حیاطی «از آن خود» را دمی چند برای ما که بیشتر مشتریان «خیال» حیاط در ذهنمان هستیم تا چای و قهوه تداعی می‌کنند.

زندگی پدیا

مریم ساحلی

مرگ پایان محتوم زندگی همه ما در عالم خاک است؛ او دیر یا زود از راه می‌رسد و در برمان می‌گیرد. اندیشیدن به مرگ از بدیهیات زندگی بسیاری از ماست؛ ما که از تاریک و روشن درون خویش باخبریم و لبریز هستیم از گفته‌ها و ناگفته‌ها. بی‌تردید آنها که به بدرقه تازه درگذشته‌ای می‌روند، آنها که لابه‌لای بغض و آه و شیون سوگواران پی تابوت روان هستند، به مرگ می‌اندیشند، به او که رفته‌است و به خویشتن خویش. در این میان اما شاید هرچند معدود، کسانی هم هستند که کمتر به فکر حرمت و حریم شخص مرحوم هستند. آنها بی‌خیال نبودن امکان شرح و توضیح و بیان درخواست‌ها از سوی متوفی، آنچه را که نباید می‌گویند. یک وقت‌هایی خاطره‌ای دهان‌به‌دهان می‌چرخد که تصور آدم‌ها از او که رفته‌است، به‌هم می‌ریزد و زمانی دیگر حرف و سخن‌هایی لابه‌لای گمانه‌زنی از دلایل مرگ به میان می‌آید که خوشایند هیچ مرده و زنده‌ای نیست. لابد شما هم دیده‌اید عده‌ای پابه‌پای اعضای خانواده مرحوم، دورتادور گودال مزار می‌ایستند و چشم از نعش کفن‌پوش برنمی‌دارند، بی‌آن که لحظه‌ای بیندیشند، هر چقدر چهره‌هاشان اندوهبار باشد، آن نگاه کنجکاوشان، ترک می‌نشاند بر چینی حریم‌ها. والبته باید گفت عکس و فیلم گرفتن در آن اوضاع و احوال هم خود حکایت دیگری است. یک وقت‌هایی می‌روم توی فکر، اصلا آن فلانی که مرد، راضی بود چهره تکیده‌اش پس از تحمل رنج بیماری یا سوختگی و تصادف را کسی غیر از اعضای خانواده‌اش ببیند؟ یا او که اصلا میانه خوبی با عکس گرفتن نداشت، رضایت دارد، عکس پیکر کفن‌پوش‌اش را کسی داشته باشد؟

حالا گیریم فلانی با ما بسیار رفیق بود اما شاید دلش نمی‌خواست حرف‌هایش در یک گفت‌وگوی خصوصی به سمع و نظر دیگران برسد. دریغ و درد که ما گاهی حتی یادمان می‌رود آنها که رفته‌اند هم رازشان، راز است و حرف‌های مگوشان هنوز مگوست.